

حضرت آیت الله جوادی آملي در جلسه درس تفسير خود كه از آيات 22 تا 40 سوره صافات است گفت: اين بخش از سوره مباركه «صافات» وضع بهشت و جهنم را مشخص مي‌كند...

به گزارش خبرگزاری مهر متن درس این هفته تفسیر آیت الله جوادی آملی اختصاص به آیات 22 تا 40 سوره صافات دارد که از این قرار است:

أَحْشَرُوا الَّذِينَ ظَلَمُوا وَأَرْوَاهُمْ وَ مَا كَانُوا يَعْبُدُونَ (22) مِنْ دُونِ اللَّهِ فَاهْدُوهُمْ إِلَى صِرَاطِ الْجَحِيمِ (23) وَ قَفَّوهُمْ إِيَّاهُمْ مَسْئُولُونَ (24) مَا لَكُمْ لَا تَنْصَرُونَ (25) بَلْ هُمْ الْيَوْمَ مُسْتَسْلِمُونَ (26) وَ أَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ يَتَسَاءَلُونَ (27) قَالُوا إِنَّا كُنْتُمْ تَأْتُونَنَا مِنَ الْيَمِينِ (28) قَالُوا بَلْ لَمْ تَكُونُوا مُؤْمِنِينَ (29) وَ مَا كَانَتْ لَنَا عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ بَلْ كُنْتُمْ قَوْمًا طَاغِينَ (30) فَحَقَّ عَلَيْنَا قَوْلُ رَبِّنَا إِنَّا لَذَائِقُونَ (31) فَأَعْوَيْنَاكُمْ إِنَّا كُنَّا غَاوِينَ (32) فَإِنَّهُمْ يَوْمَئِذٍ فِي الْعَذَابِ مُشْتَرِكُونَ (33) إِنَّا كَذَلِكَ نَفْعَلُ بِالْمُجْرِمِينَ (34) إِنَّهُمْ كَانُوا إِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ يَسْتَكْبِرُونَ (35) وَ يَقُولُونَ أَ إِنَّا لَنَارْكُوا آلِهَتِنَا لِشَاعِرٍ مَجْثُونٍ (36) بَلْ جَاءَ بِالْحَقِّ وَ صَدَقَ الْمُرْسَلِينَ (37) إِنَّكُمْ لَذَائِقُوا الْعَذَابِ الْأَلِيمِ (38) وَ مَا تَحْزُرُونَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (39) إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ (40)

بعد از اینکه برخی از اصول کلی توحید و معاد را ذکر فرمود، مشرکانی که هم مشکل توحیدی داشتند و هم منکر معاد بودند تهدیدشان به این است که در قیامت اینها به دوزخ محشور می‌شوند؛ در آیه 22 فرمود: احْشَرُوا الَّذِينَ ظَلَمُوا وَ أَزْوَاجَهُمْ. فرهنگ محاوره غیر از آن اصطلاحات ادبی خاص است؛ در محاوره وقتی بخواهند از جامعه سخن بگویند به زبان مذکر حرف می‌زنند که می‌گویند مردم حضور دارند، مردم انقلاب کردند، مردم این‌چنین می‌گویند، این «مردم» اعم از مرد و زن است، بر خلاف مردان است که در مقابل زنان است، وقتی می‌گویند مردم حاضرند؛ یعنی جامعه اعم از مرد و زن، این ادب محاوره است. آن‌جا که حکم اختصاصی زن‌ها باشد جداگانه ذکر می‌شود، آن‌جا که تفصیل منظور باشد جداگانه ذکر می‌شود، آن‌جا که نه تفصیل منظور باشد و نه احکام اختصاصی زنان، به زبان مردم و مذکر بیان می‌شود؛ آیات قرآن که دارد قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ [1] و مانند آن که این مؤمنون در مقابل مؤمنات نیست؛ مؤمنون یعنی اعم از مرد و زن، پس در دو بخش نام زن‌ها را جداگانه ذکر می‌کند: آن‌جا که احکام اختصاصی زن‌هاست یا آن‌جا که درصدد بیان تفصیل است که در این جهت بین مرد و زن فرقی نیست؛ نظیر آیه 35 سوره مبارکه «احزاب» که گذشت فرمود: إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَ الْمُسْلِمَاتِ وَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ تا بخش یایانی و مانند آن.

آن‌جا که احکام اختصاصی است مثل «دماء ثلاثه»، [2] بارداری، [3] شیر دادن، [4] مهریه گرفتن [5] و مانند آن که نام آنها را «بالصراحه» می‌برد؛ این‌جا که درصدد بیان اشتراك در تکلیف است، نام آنها را در کنار مردها می‌برد و در بقیه موارد به صورت جمع مذکر سالم ذکر می‌کند که اعم از مرد و زن است، که قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ این است و سایر آیات. در این قسمت که می‌گویند مردم چنین می‌گویند، این اعم از مرد و زن است، بعد وقتی فرمود: احْشَرُوا الَّذِينَ ظَلَمُوا؛ یعنی اعم از مرد و زن، آن وقت أَزْوَاجَهُمْ در قبال اینها نیست.

لذا این و اَرْوَاهُمْ یا نظیر مَنْ یَغْشُ عَنْ ذِکْرِ الرَّحْمَنِ نُقِیْضَ لَهُ شَیْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِینٌ [6] است یا نه، منظورشان از این «ازواج»؛ یعنی همان اصنافی که در سوره مبارکه «واقع» مشخص شد. مشابه همین مطلب در سوره مبارکه «یس» هم گذشت؛ سوره «یس» آیه 56 این بود إِنَّ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ الْیَوْمَ فِی شَعَلٍ فَکَاهُونَ * هُمْ وَ اَرْوَاهُمْ فِی ظِلَالٍ عَلٰی الْاَرَائِکِ مُتَّکِفُونَ [7] در حالی که برخی از زن‌ها به خانواده‌شان ملحق می‌شوند و همه گروه‌ها این‌طور نیستند. فرمود: اَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّیَّتَهُمْ وَ مَا اَلْتَنَاهُمْ مِنْ عَمَلِهِمْ مِنْ شَیْءٍ [8] گرچه این‌جا؛ یعنی در سوره «یس» که فرمود: هُمْ وَ اَرْوَاهُمْ فِی ظِلَالٍ عَلٰی الْاَرَائِکِ مُتَّکِفُونَ [9] معنایش این نیست که همه در یکجا جمع هستند؛ ولی ملحق شدن اعضای خانواده مخصوص به همه نیست، آن‌جا هم همین چند احتمال هست؛ اگر منظور از ظَلَمُوا مطلق معصیتکار باشد، چون تفصیل قاطع شرکت است نمی‌شود گفت که اَرْوَاهُمْ برابر سوره «واقع»؛ یعنی ظالمان و معصیتکاران، اما چون منظور از اَرْوَاهُمْ «عندالاطلاق» همان است که در سوره مبارکه «بقره» بیان شده؛ در سوره «بقره» آیه 254 فرمود: وَ الْکَافِرُونَ هُمُ الظَّالِمُونَ این ضمیر فصل با معرفه بودن خبر نشانه حصر است؛ یعنی کمال ظلم در آن کفر است إِنَّ الشِّرْکَ لَظُلْمٌ عَظِیمٌ [10] و مانند آن. پس وقتی گفته شد وَ الْکَافِرُونَ هُمُ الظَّالِمُونَ به صورت حصر بیان کرده که نشانه حصر کمالی است و در آیه محل بحث که فرمود: احْشَرُوا الَّذِینَ ظَلَمُوا؛ یعنی کفار، وَ اَرْوَاهُمْ؛ یعنی کسانی که در این صنف هستند؛ یعنی تبهکاران و معصیتکاران و مانند آن.

امکان مضاعف بودن عذاب رهبران کفر و رد تقاضای پیروان آنها

بعد فرمود اینها وقتی وارد دوزخ شدند، البته آن رهبران کفر که جزء ائمه کفر هستند، ممکن است عذاب بیشتری داشته باشند؛ برابر آیه سیزده سوره مبارکه «عنکبوت» که این بود وَ لِيَحْمِلْنَ أُنْقَالَهُمْ وَ أَثْقَالًا مَعَ أُنْقَالِهِمْ؛ آن رهبران کفر که جزء وَقُودُ النَّارِ [11] هستند، هم گناهان خودشان را دارند که ضلالت است و هم گناهان اضلال دیگران را به عهده می‌گیرند، پس آنها دو گناه دارند؛ اما اینهایی که آن رهبرانشان را به این قدرت رساندند، اگر در قیامت بگویند: رَبَّنَا آتِهِمْ ضِعْفَيْنِ مِنَ الْعَذَابِ، [12] برای اینکه إِنْ أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَ كِبْرَاءَنَا [13] جوابش همان است که در بحث دیروز گذشت که خدا می‌فرماید: لِكُلِّ ضِعْفٍ وَ لَكِنْ لَا تَعْلَمُونَ؛ [14] شما هم دو گناه کردید و آنها هم دو گناه کردند شما که می‌گویید: رَبَّنَا إِنْ أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَ كِبْرَاءَنَا آن «سادات» و «کبراء» را هم شما به این قدرت رساندید؛ همین معنا در سوره مبارکه «صافات» هست و در قبال استدلال کفاری که رهبری کفر را به عهده داشتند آن را در میان می‌گذارد.

تبیین گفتمان دوزخیان و مقصّر دانستن رهبران خود

در این بخش از سوره مبارکه «صافات» وضع بهشت و جهنم را مشخص می‌کند، اوضاع دوزخیان را مشخص می‌کند، گفتمان آنها را با هم بیان می‌کند و همچنین اوضاع بهشت را مشخص می‌کند، وضع بهشتیان را مشخص می‌کند، گفتمان بهشتی‌ها را هم با یکدیگر بیان می‌کند. در هر يك از دو طرف این سه مطلب را که جمعاً شش مطلب است کاملاً بازگو می‌کند؛ وضع دوزخ، استقرار دوزخیان در دوزخ، گفتمان دوزخیان با هم و همچنین وضع بهشت، استقرار بهشتیان در بهشت، گفتمان بهشتیان با هم. در این‌جا فرمود وقتی اینها مستقر شدند، آنها که يك مقدار ضعیف‌تر بودند در گفتمانی که داشتند آن گفتمان را به صورت باب «تفاعل» ذکر می‌کند نه «مفاعله»، («مفاعله» گرچه بین دو نفر هست؛ ولی یکی غالب است؛ لذا یکی فاعل است و دیگری مفعول، نمی‌گویند «ضارب زید عمرو» می‌گویند «ضارب زید عمرو»، اما وقتی باب «تفاعل» رفت دیگر نمی‌گویند «تضارب زید عمرو»، «تضارب زید و عمرو» که هر دو فاعل هستند؛ کسی شکست نخورده، این خاصیت باب «تفاعل» است، آن «مفاعله» است که بالأخره یکی غالب می‌شود. این‌جا باب «تفاعل» است) اینها «تسائل» دارند و گفتمان متقابل دارند این شخص می‌گوید تو مقصری و آن شخص می‌گوید تو مقصری، اینکه گفته شد الْأَخْلَاءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلَّا الْمُتَّقِينَ [15] همین است. فرمود: وَ أَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ يَتَسَاءَلُونَ نه «يسألون»؛ برخی‌ها به آن تبهاران قدرتمندتر گفتند: إِنَّكُمْ كُنْتُمْ تَأْتُونَنَا عَنِ الْيَمِينِ که به دو بحث این «یمین» در بحث دیروز گذشت.

پاسخ‌های سه‌گانه رهبران کفر به اتهام پیروان خود

رهبران‌شان سه جواب دادند: قسمت اول اینکه شما اصلاً اهل ایمان نبودید که ما شما را گمراه کنیم، بر فرض شما اهل ایمان بودید و گمراه شدید ما شما را گمراه نکردیم بَلْ لَمْ تَكُونُوا مُؤْمِنِينَ؛ یعنی سالبه به انتفاء موضوع است، شما اهل ایمان نبودید که ما شما را گمراه کنیم. قسمت دوم: بر فرض که شما اهل ایمان بودید و بعد به کفر مبتلا شدید ما شما را کافر نکردیم ما كَانُوا لَنَا عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ ما که بر شما مسلط نبودیم. قسمت سوم: ما اگر قدرت پیدا کردیم به وسیله هیاهوی شما بود بَلْ كُنْتُمْ قَوْمًا طَاغِينَ ما که قدرت ذاتی نداریم، قدرت مرکزی نداریم شما جمع شدید ما را به عنوان رهبری پذیرفتید. وجود مبارك امام صادق(سلام الله علیه) به آن مرد شامی گفت که شما رفتید امویان را تقویت کردید. [16] پس این سه پاسخ است که رهبران کفر به این مستضعفان تحت حمایت خود می‌دهند.

اعتراف رهبران کفر و پیروان آنها به غوایت و ضلالت خود

آن‌گاه می‌گویند حالا پس نه ما شما را کافر کردیم و نه شما ما را، هر دوی ما مستحق عذاب بودیم؛ لذا فَحَقَّ عَلَيْنَا قَوْلُ رَبِّنا فرمان الهی، دستور الهی بر ما روا شد، چرا؟ برای اینکه ما باید عذاب را بچشیم؛ چه ما و چه شما یکسان هستیم. فَأَعْوَيْنَاكُمْ، چون ما «غاوین» بودیم، شما به دنبال ما راه افتادید؛ ما بیراهه رفتیم، شما هم به دنبال ما؛ ما گرفتار ضلالت شدید، شما هم گرفتار ضلالت شدید؛ ما مبتلا به «غوایت» شدیم، شما هم مبتلا به «غوایت» شدید.

فرق بین غوایت و ضلالت و جمع آن در کافران و رهبران آنها

در دو بخش قرآن کریم بین ضلالت و «غوایت» جمع شده است. ضلالت یعنی گمراه رفتن، ما راه را گم کردیم؛ غوایت یعنی ما اصلاً هدف را گم کردیم و نمی‌دانیم کجا باید برویم. يك وقت است انسان هدفدار است ولی راه را بلد نیست، مثل مسافری که می‌خواهد جایی برود، اما راه را گم کرده که این را می‌گویند «ضال»، يك وقت است که انسان پوچ‌گراست و اصلاً نمی‌داند کجا باید برود که می‌گویند «غاوی». اینکه شیطان در يك بخش گفت: لَأُضِلَّتْهُمْ [17] و در يك بخش، لَأَعْوَيْنَهُمْ؛ [18] یعنی من اول اینها را از راه به در می‌برم که اینها راه را گم کنند و بعد پوچ‌گرا شوند؛ نمی‌دانند کجا می‌خواهند بروند و عاقبتشان چیست که این می‌شود «غوایت» و این دو خطر در جاهلیت بود و ذات اقدس الهی به مردم جاهلی فرمود وجود مبارك پیغمبر(ص) از هر دو آسیب مصون است ما ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَ مَا عَوَى [19] نه او راه را گم کرد و نه هدف را، هم در راه هست و هم هدف دارد. شما به دنبال کسی باید بروید که در متن راه هست إِنَّكَ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ [20] و هدفدار هم است. حالا این‌جا فرمود ما اصلاً هدف را گم کردیم؛ اگر کسی هدف را گم کرده راهی ندارد إِنْ كُنَّا غَاوِينَ بی‌هدف بودیم، پوچ‌گرا بودیم و نمی‌دانستیم کجا می‌خواهیم برویم، نه اینکه مشخص بود کجایی هستیم؛ ولی راه را بلد نبودیم إِنْ كُنَّا غَاوِينَ.

مشترك بودن عذاب کافران و رهبران آنها

بعد پاسخ قرآن کریم این است که چون گناه مشترك است و هیچ راهی برای رفع عذاب نیست که آن احادیث «تسع» مانند «رُفِعَ عَنْ أُمَّتِي تِسْعَةٌ أَشْيَاءَ» [21] هیچ کدام علل «رفع» نیست؛ گناه هست، معذور نبودند فَإِنَّهُمْ يَوْمَئِذٍ فِي الْعَذَابِ مُشْتَرِكُونَ که

این پاسخ الهی است.

مطابق سنت الهی بودن کیفر مجرمان

بعد می‌فرماید این سنت ماست إنا كذلك نَقْعُلُ بِالْمُجْرِمِينَ ما از راه عقل و فطرت از درون، وحی و کتاب و سنت از بیرون، راهنمایی می‌کنیم؛ اگر کسی راه را تشخیص نداد به او مهلت می‌دهیم، راه را تشخیص داد بیراهه رفت راه توبه و انابه و گذشت را به روی او باز می‌کنیم. اگر گناه کرد برای گناه يك کیفر می‌نویسیم اگر اطاعت کرد برای یکی، ده‌تا یا بیشتر می‌نویسیم؛ همه ارفاق‌ها را می‌کنیم؛ اگر بیراهه رفت، مدت‌ها به او مهلت می‌دهیم که برگردد. این بیان نورانی امام سجاد(ع) در صحیفه همین است «أنت الذي فتحت لِعِبَادِكَ بَاباً إِلَى عَقْوِكَ، وَ سَمَّيْتَهُ التَّوْبَةَ» [22] مرتب دستور می‌دهی برگرد راه باز است، همه این کارها را کردی و حالا به آخرها که رسید، دیگر راهی برای خودتان نگذاشتید فَإِنَّهُمْ يَوْمَئِذٍ فِي الْعَذَابِ مُشْتَرِكُونَ * إنا كذلك نَقْعُلُ بِالْمُجْرِمِينَ این جُرم آن معنای عام است که هم شرك و كفر را، هم الحاد را و هم معصیت‌های دیگر را شامل می‌شود. سنت ما این است که اینها کار بد کردند و مجرمین را ما باید تنبیه کنیم.

استکبار در برابر دعوت توحید رهبران الهی، جرم کافران

شما که فرمودید: إنا كذلك نَقْعُلُ بِالْمُجْرِمِينَ جُرم اینها چیست؟ می‌فرماید جرم اینها این است که إِيَّاهُمْ كَانُوا إِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ يَسْتَكْبِرُونَ؛ وقتی رهبران الهی اینها را به توحید دعوت می‌کردند، اینها نه تنها کبر می‌ورزیدند، بلکه مستکبرانانه برخورد می‌کردند، يك؛ نه تنها استکبار بود به صورت فعل ماضی، بلکه به صورت فعل مضارع که دلالت بر استمرار است، همواره مستکبرانانه برخورد می‌کردند يَسْتَكْبِرُونَ؛ یعنی سنت اینها بود، نه اینکه يك وقت برخورد استکباری داشتند؛ يك وقت نبود، به نحو استمرار دعوت انبیا بود و استکبار اینها هم بود يَسْتَكْبِرُونَ.

تقسیم کافران به دو دسته و بیان علت استکبار آنها در مقابل رهبران الهی

آن وقت در بحث‌های قبلی هم ما داشتیم که در قرآن کریم آنها که به اصطلاح پژوهشگران شرك بودند مغالطه‌ای بین تکوین و تشریع داشتند و اینها که جزء افراد میانی یا «ضعاف» بودند، اینها يك برهانی داشتند؛ الآن هم در هند يك عده هستند که گرفتار همین شرك هستند. آنهایی که به اصطلاح محققانشان هستند می‌گویند ذات اقدس الهی در دسترس احدی نیست، درك احدی نیست و کسی نمی‌تواند او را عبادت کند، ما باید اصنام و اوثان را عبادت کنیم که مقرب باشیم و این کار اگر بد بود، چون خود او علم مطلق دارد از کار ما باخبر است، يك و چون قدرت مطلق دارد می‌تواند جلوی ما را بگیرد، دو؛ از اینکه عالم است و قادر است و جلوی ما را نگرفت، ما کشف رضا می‌کنیم، سه؛ این مجموع مغالطات محققان شرك است. در حالی که اینها بین اراده تشریع و تکوین خلط کردند؛ ذات اقدس الهی البته «بِكَلِّ شَيْءٍ عَلِيم» است «بِكَلِّ شَيْءٍ قَدِير» است و فرمود من بشر را آزاد گذاشتم، این آزادی راه کمال اوست لا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ [23] هیچ کس در دین مجبور نیست؛ یعنی تکویناً آزاد است، چون هر راهی را که انتخاب کند به اختیار خودش باشد و کمال او هم در همین است، اما این - معاذ الله - به معنای اباحه‌گری نیست که هر کسی هر حرفی خواست بزند و هر کاری خواست انجام دهد که این به عنوان آزادی بیان یا آزادی قلم باشد. وگرنه حُدُوهَ فَعَلُوهُ * ثُمَّ الْجَحِيمَ صَلَّوهُ [24] بگیر و ببند الهی برای چیست؟ همین خدایی که می‌فرماید: لا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ می‌گوید بگیرد و ببندد و پس این لا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ؛ یعنی بشر را من آزاد خلق کردم یا به طرف حق یا به طرف باطل؛ هیچ جبری نیست، انسان مجبور است که آزاد باشد، این از بهترین نعمت‌های الهی است. فرمود آزادی او در اختیار او نیست ما او را مجبور کردیم که آزاد باشد، ما او را این‌طور خلق کردیم. هیچ کس نمی‌تواند جلوی آزادی خود را بگیرد؛ یعنی يك کار بدون اراده انجام دهد. همان‌طوری که دو دوتا پنج‌تا مستحیل است، اگر کسی بخواهد کار بی‌اراده انجام دهد مقدورش نیست؛ ممکن است از این‌جا تا آسمان پرواز کند این «مستبعد» است و محال نیست، اما بخواهد کار بی‌اراده انجام دهد محال است؛ طنز بگوید، شوخی کند، جدّ بگوید، دروغ بگوید یا راست بگوید بالأخره با اراده کار می‌کند. انسان «خَلْقٌ مختار»؛ این اختیار کمالی است که ذات اقدس الهی به او داد. فرمود در مسئله خلقت ما شما را آزاد آفریدیم، قبول یا نكول هر راهی را که انتخاب کنید، آزادانه انتخاب کردید؛ ولی ما هدایتان می‌کنیم، راهنمایی می‌کنیم که راه بهشت حق است، راه انبیا حق است، راه اولیا حق است دنیا در آن هست، آخرت در آن هست، حسنات در دنیا هست، حسنات در آخرت هست؛ اگر کسی با قیام حجت عقلی و نقلی بیراهه رفت، آن‌گاه این بگیر و ببند الهی شروع می‌شود حُدُوهَ فَعَلُوهُ * ثُمَّ الْجَحِيمَ صَلَّوهُ این لا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ - معاذ الله - که نمی‌خواهد اباحه‌گری را ترویج کند؛ این می‌خواهد بگوید در ساختار خلقت، بشر تکویناً آزاد است، اما تشریعاً راه آن مشخص است که الا و لابد باید راه انبیا را برود. اگر - معاذ الله - لا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ معنای آن این بود که انسان رهاست، این بگیر و ببند برای چیست؟

بنابراین فرمود ما راه‌ها را مشخص کردیم و انسان هر راهی را بخواهد برود مختار است؛ ولی الا و لابد باید راه خوب را انتخاب کند. آن راهی که محققان شرك به اصطلاح گفتند، مجموعه چند مغالطه بود که بین تکوین و تشریع خلط کردند و بیراهه رفتند، اما افراد میانی و ضعافشان که اهل استدلال نیستند اینها در نفی و اثبات در تصدیق و تکذیب گرفتار نیاکانشان هستند، هر کاری را که نیاکانشان می‌کردند اینها می‌گفتند ما می‌کنیم إنا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ [25] و هر کاری که آنها نکرده بودند اینها می‌گفتند: ما سَمِعْنَا بِهِذَا فِي آبَائِنَا الْأَوَّلِينَ [26] این حرف‌ها را که پدران آنها نداشتند. نفی و اثبات اینها در مدار تقلید از مرده جاهل بود؛ برهان قرآن کریم این است که أَوَلَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ [27] آنها آدم‌های غیر عاقل و غیر عالم بودند، شما چرا دنبال آنها راه می‌افتید؟ کسی این‌طور حرف می‌زند که معیار تصدیق من قبول پدران، معیار تکذیب من، نكول پدران؟! بعد قرآن هم فرمود: أَوَلَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ؛ چرا این حرف را می‌زنید؟ اینها می‌گفتند: أَوَلَوْ لَتَارَكُوا آلِهَتِنَا آیا دست از خدایانمان برداریم؟ حرف محققین آنها به گمان باطلشان آن بود که یاد شد، حرف میانی و «ضعاف» آنها همین بود که یاد شد؛ اینها دو گروه بودند و دو طرز فکر داشتند، چون حق را در بت‌پرستی می‌دانستند، وحی را - معاذ الله - به

صورت شعر و خیالباپی تلقی می‌کردند و این را بر خلاف عقل تلقی می‌کردند؛ لذا می‌گفتند قرآن - معاذ الله - شعر است و خیالباپی است و وجود مبارک رسول خدا(ص) هم چون بر خلاف حرف نیاکان ما سخن می‌آورد مثلاً - معاذ الله - به این وصف دوم متصف است؛ اما ذات اقدس الهی بعد از نقل حرف آنها فرمود پیغمبر(ص) حق آورد، حالا این «باء» یا «باء» مصاحبت است یا «باء» «ملاسه» است او پیچیده به حقیقت است، پوشیده به حقیقت است یا «باء» تعدیه است؛ یعنی حق آورد، آمد در کسوت حقیقت، آمد در ظرف حقیقت یا حقیقت آورد جاءً بالحق و همه انبیا را هم تصدیق کرده، همه حق‌گویان عالم را هم پذیرفته؛ هم خودش حق آورد و هم حرف انبیا را تصدیق کرد، اما شما که نه حق را قبول کردید و نه حرف انبیا را پذیرفتید اِتَّكُمُ لَذَائِقُوا الْعَذَابِ الْأَلِيمَ.

مطابقت جزا با عمل فصل مشترك بين بهشتیان و دوزخیان

حالا این طلعه ورود به بحث متقابل است که درباره بهشتی‌هاست و این يك فصل مشتركی است بین دوزخیان و بهشتیان و آن این است که وَ مَا تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ؛ هیچ کس کیفر یا پاداش نمی‌بیند، مگر در برابر عمل خود که این آیه هم از آن آیات شفاف و روشنی است که دلالت می‌کند که جزا متن عمل است، چون فرمود «و ما تجزون الا بما كنتم تعملون»، جزا عین عمل است. آن بیان نورانی امام سجاد(ع) در دعای ختم قرآن که فرمود: «و صَارَتْ الْأَعْمَالُ قُلَائِدَ فِي الْأَعْتَاقِ»؛ [28] خود عمل می‌شود غل، درست است که خدا فرمود: خَذَوْهُ فَعَلَّوْهُ * ثُمَّ الْجَحِيمَ صَلَّوْهُ اما این غل را از آهنگری و کوره آهن نیاوردند، این غل همان عمل زشت و حرام و باطلی است که خود شخص انجام داده «و صَارَتْ الْأَعْمَالُ قُلَائِدَ فِي الْأَعْتَاقِ»، پس وَ مَا تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ.

پرسش: فرمودید که جزا متن عمل است و بین جزا و عمل باید تناسبی باشد، چرا آتش؟!

پاسخ: بعضی از بزرگان در کتاب‌هایشان نوشتند وقتی می‌بینیم افرادی دارند دروغ می‌گویند، دارند اختلاف ایجاد می‌کنند، دارند بساط جامعه را به هم می‌زنند همین که حرف می‌زنند از دهن آنها دارد آتش درمی‌آید؛ باطن این خلاف‌گویی، دروغ‌گویی و به هم زدن جامعه شعله است و این باطن آن روز ظهور می‌کند.

ویژه بودن پاداش اولیای الهی (مخلصین)

فرمود: وَ مَا تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ؛ اگر این است، پس این همه پاداش خوبی که شما برای بهشتیان و اولیای الهی مقرر کردید، آن چیست؟ می‌فرماید درست است که هر کسی به اندازه عمل پاداش می‌بیند؛ ولی بندگان «مخلص» مستثنا هستند، یک چیزهایی خدا به آنها می‌دهد که فوق اعمال آنها در دنیا است، این بنا بر اینکه استثنا متصل باشد وَ مَا تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ * إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ، اما اگر در سیاق آن سه گروه باشد؛ یعنی احشَرُوا الَّذِينَ ظَلَمُوا، یک؛ اَرْوَاهُمْ، دو؛ و ما کاثوا یَعْبُدُونَ، سه؛ در گروه آنها تا پایان بحث را ادامه دهیم، این استثنا منقطع می‌شود. پس متصل بودن یا منقطع بودن این استثنا به این دو منظر است. إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ.

پرسش: منقطع یا متصل کدام یک ترجیح دارند؟

پاسخ: اگر از این جمله ما تُجْزَوْنَ استفاده کنیم متصل بودن ترجیح دارد.

«مخلص» داریم و «مخلص»؛ «مخلص» یعنی کسی که «أخلص دینه لله» منزه از ریا و مانند آن بود. در بین «مخلصین» افراد خاصی هستند که ذات اقدس الهی «استخلصهم الله لنفسه فصاروا مخلصین». در بین «مخلصین» عده‌ای را ذات اقدس الهی برای خود انتخاب می‌کند که «اجتباها الله» می‌شوند «اصطفاه الله» می‌شوند که اینها می‌شوند «مخلصین»، إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ؛ اینها که «أَسْتَخْلَصَهُمُ اللَّهُ لِنَفْسِهِ» آن جَتَاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ [29] و مانند آن را که دارند، پاداش‌های دیگری هم دارند که این‌جا مطرح می‌فرماید.

بیان مصادیقی از اکرام الهی برای اولیای خود در بهشت

می‌فرماید: أُولَئِكَ که از اینها به عظمت یاد می‌کند أُولَئِكَ لَهُمْ رِزْقٌ مَعْلُومٌ؛ [30] یعنی «معلوم» عند الله و گرنه فَلَا تَعْلَمُ تَقْسُ مَا أُحْفِيَ لَهُمْ مِنْ قَرَّةٍ أَعْيُنٍ، [31] خیلی‌ها نمی‌دانند چه چیزی را ذات اقدس الهی برای آنها ذخیره کرده است لَهُمْ رِزْقٌ مَعْلُومٌ؛ این رزق معلوم هم رزق ظاهری و جسمانی است و هم رزق باطنی و غیبی و معنوی است، هم فَوَاكِهَ [32] که فواکه تمثیل و مثال است برای تمام نعمت‌های ظاهری، مسکن است، عَرَفَ مَبْنِیَّهَ [33] است، پوشاک است و بَطَائِنُهَا مِنْ إِسْتَبْرَقٍ [34] است؛ حالا ظواهر او چیست خدا می‌داند؛ الآن مستحضری مهم‌ترین و گران‌ترین فرش روی گره زمین فرش‌هایی است که یکدست ابریشم باشد، دیگر از فرش ابریشمی گران‌تر نیست؛ فرشی که زیر پای بهشتیان است، آستر آن ابریشم است و ابره‌اش چیست خدا می‌داند. دیگر چیزهایی است که به فکر بشر نمی‌رسد، زیرا اصلاً نوع آن در دنیا نیست؛ لذا فرمود: مُتَكَيِّنَ عَلَي فُرْشِ بَطَائِنُهَا مِنْ إِسْتَبْرَقٍ - «بطائن» جمع «بطانه» - است «الظهاره ابره دان و البطانه آستر» که در نصاب الصبیان خواندید. «بطانه» یعنی آستر، آستر فرش که روی خاک است این حریر خالص است، حالا ابره آن چیست خدا می‌داند، چون فرمود: وَ لَهُمْ مَا يَشْتَهُونَ [35] رزقی است که نزد ما معلوم است، نزد دیگران معلوم نیست و مانند آن. وَ هُمْ مُكْرَمُونَ [36] از این مُكْرَمُونَ آن رزق معنوی را می‌شود اثبات نمود؛ اینها نزد ما کریم هستند، همان صفتی که در سوره مبارکه «انبیاء» برای ملائکه مشخص کرد که بَلْ عِبَادٌ مُكْرَمُونَ * لَا يَسْأَلُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ [37] همین وصف ممتاز سوره مبارکه «انبیاء» را امام هادی(ع) در زیارت «جامعه» برای اهل بیت(ع) دارد که «وَ عِبَادِهِ الْمَكْرَمِينَ الَّذِينَ لَا يَسْأَلُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ» [38] که این بیان نورانی امام هادی(ع) در وصف اهل بیت، در زیارت «جامعه» همین وصف فرشته‌هاست که در سوره انبیاء آمده بَلْ عِبَادٌ مُكْرَمُونَ * لَا يَسْأَلُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ اینها «مکرمون» هستند.

دیدگاه علامه طباطبایی در مقصود از «نعیم» در بعضی از آیات

بعد فرمود اینها فی جئاتِ النعیم [39] می باشند. این از بیانات روشن و شفاف سیدناالاستاد(ره) در المیزان [40] است که فرمود نعمت يك وقت با قرینه همراه است، مانند نعمت پوشاك، نعمت خوراك، نعمت علم، نعمت قدرت، نعمت حیات، نعمت بهشت که اینها یا نعمت ظاهر هستند یا نعمت باطن که مقید است، يك وقت مطلق ذکر می شود «النعمه فی القرآن إذا اطلقت أريد منه الولاية» که «الله» ولیّ او شود. در آیه مبارکه الْيَوْمَ اكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي [41] همین فرمایش را دارند، ذیل آیه ثُمَّ لَتُسْئَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النّعیم [42] که وجود مبارك امام (سلام الله علیه) می فرماید: «التّعیم حُبُّنا أَهْلَ الْبَيْتِ» [43] همین مطلب است، پس نعمت اگر مقید ذکر شود، نعمت بهشت یا نعمت علم یا نعمت عَزْفُ مَبْنِيَّةٍ یا نعمت های معنوی دیگر این معلوم است که نعمت خاص بهشتی است یا در دنیا است یا در آخرت، اما مطلق ذکر شود؛ فرمود ما نعمت دادیم یا اینها فی جئاتِ النّعیم هستند نعمت ولایت است؛ ولایت هم یعنی خدا ولی او باشد، کارهای او را خدا دارد انجام می دهد. ما الآن می گوئیم این کودک تحت ولایت پدر است یا جدّ است؛ یعنی او کارهایش را تنظیم می کند که کجا کار بکن و کجا کار نکن. معلم مدرسه او هم راه نشان می دهد؛ ولی ولی نیست، اما ولیّ این کودک همه کارها را به عهده می گیرد، ولایت تعلیم نیست، سرپرستی است؛ آن وقت انسان حرف که می زند با حفاظت الهی است، چیزی را نگاه می کند با حفاظت الهی است، چیزی را می فهمد با حفاظت الهی است که مبادا بد بفهمد، بد بگوید، بد ببیند؛ لذا می شود معصوم و یا ملحق به معصوم. اینکه شما می بینید بزرگان درباره اهل بیت این همه خضوع دارند بازگشت همه این خضوع ها به همان توحید ذات اقدس الهی است. اگر وهابیت درست درک می کرد که اگر کسی به انبیا و اولیا و معصومین احترام می کند برای کیست و برای چیست، هرگز چنین اشتباهاتی را مرتکب نمی شدند. اگر الله ولیّ الذین آمَنُوا [44] شد، مخصوصاً درباره اولیای الهی و معصومین، کارهای اینها را خدا به عهده می گیرد؛ یعنی نمی گذارد اینها اشتباه کنند؛ با هدایت، با راهنمایی، با تذکره هم از خطای علمی مصون هستند و هم از خطیئه علمی مصون می باشند؛ لذا کار می شود کار الهی و اینها می شوند تحت ولایت «الله»، آن وقت از این به بعد خود اینها را ذات اقدس الهی جزء اولیای مردم قرار می دهد، ولی مردم قرار می دهد؛ اساس کار این است که اینها تحت ولایت الله هستند.

ناتوانی درک انسان از روبه رو بودن همه بهشتیان

فی جئاتِ النّعیم * علی سُرُرٍ مُتَقَابِلِينَ [45] این علی سُرُرٍ مُتَقَابِلِينَ را ما به هیچ وجه نمی توانیم درک کنیم. این همه اهل بهشت در بهشت، همه روبه روی هم هستند و هیچ کس پشت سر کسی نیست. هر طوری شما بخواهید فرض کنید بالأخره يك عده در پشت هستند و يك عده رو؛ چه عالمی است و کدام نشئه است که همه روبه روی هم هستند. شما در این شبستان مسجد مهندسی کنید و میلیون ها نقشه بکشید، ممکن نیست که همه روبه روی هم باشند؛ برخی از اهل تفسیر گفتند این وقتی است که به زیارت الهی می روند که آن جا شهود محض است و هیچ غیبتی، هیچ حجابی نیست؛ لذا همه در همه شرایط یکدیگر را می بینند. برای ماها به هیچ وجه با این بحث های دنیا قابل درک نیست که اینها روی سریرها هستند و در جمیع حالات روبه روی هم هستند که هیچ کس پشت سر دیگری نیست؛ حالا گفتند کنایه از آن است که پشت سر دیگری حرف نمی زنند، اینها سر جایش محفوظ است. [46] يك وقت است که گاهی طوری می شود که هر دو نفر روبه روی هم هستند یا چند نفر روبه روی هم هستند که این هم قابل پذیرش است، اما در جمیع حالات همه اینها روبه روی هم باشند، فرض این برای ماها ممکن نیست.

پرسش: استاد! اکل و شرب در دنیا برای کسب و کار است یا ازدواج برای ازدیاد و تناسل است.

پاسخ: نه، آن جا اشاره شد که لذت در آن جا مسبوق به رنج نیست. در دنیا لذت مسبوق به رنج است و بازگشت همه این لذایذ به دفع رنج و به عذاب برمی گردد که ممکن است نفعی هم همراه باشد. انسان تشنه، انسان گرسنه برای رفع رنج گرسنگی و تشنگی رو به آب و غذا می آورد؛ ولی در بهشت بدون سبق رنج عطش از خوردن کوثر لذت می برند، بدون سبق رنج جوع و گرسنگی از خوردن غذا و میوه لذت می برند و مانند آن؛ برای تولید هم نیست. اگر دار نعمت محض است و لذت صرف، دیگر جا برای سبق رنج و مانند آن نیست.

علی سُرُرٍ مُتَقَابِلِينَ همه روی تخت ها هستند و در همه حالات روبه روی هم هستند هیچ کسی از کسی غیبت نمی کند. يُطَافُ عَلَيْهِمْ بِكَأْسٍ مِنْ مَعِينٍ آن چشمه ای که مَعِين است، «ماء معین» را قبلاً هم ملاحظه فرمودید، آبی که «تراه العیون و تناله الدلاء» [47].

پرسش: با روح، با جسم که معنا ندارد.

پاسخ: بالأخره اینها جسمی دارند که با روح هستند. بدن مقابل بدن نیست و دنیا هم همین طور است، چون بدن بدون روح درکی ندارد تمام این مقابل بودن یا مغایر بودن با روح است؛ آنها در عین حال که روح دارند و در عین حال که بدن دارند، ارواح اینها با اینکه در بدن هست؛ یعنی در حقیقت خودیت اینها به روح اینها برمی گردد، هیچ کسی از دیگری غیبت ندارد.

پرسش: آیا احتمال این هست که بدن هایشان شبیه شیشه شفاف باشد که در هر حال رو به رو بودن صدق کند؟

پاسخ: بالأخره ابدانشان همین ابدانی است که در بحث های سوره مبارکه «یس» گذشت و ممکن است مقداری لطیف تر از دنیا باشد، اما اساس کار برای آن قدرت های روحی است؛ برای اینکه آن معارف را که بدن درک نمی کند، آن لطایف الهی را که خدای سبحان به اینها عطا می کند بدن درک نمی کند، ولو بدن لطیف شود و در حدّ آینه شود.

پرسش: آن نعمت هایی که برای مخلصین است چه چیزی اضافه تر از نعمت هایی دارد که به دیگران عطا می شود؟

پاسخ: جَنَاتِ التَّعِيمِ بودن است؛ در جَنَّتِ نعیم انسان طوری می‌رسد که تمام کارهایش را خدا به عهده می‌گیرد. اگر کسی تحت تدبیر الهی بود، این عصمت کامله نصیبش می‌شود. هرگز خدای سبحان نمی‌گذارد اینها در مسائل علمی گرفتار خطا شوند، در مسائل عملی گرفتار خطیئه شوند اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا؛ «بالقول المطلق» برای يك عده دفع است و برای يك عده رفع؛ برای معصومین(ع) دفع است، هرگز نمی‌گذارد اینها گرفتار ظلمت خطا یا ظلمت خطیئه شوند.

پرسش: تقابل از حیث مادی است می‌شود به این گونه از آیات استناد کرد که چون مواد مادی نیست پس تقابلی نیست؟ پاسخ: نه، آن جسمش که سر جایش محفوظ است جسم دارند اما تفاوت آنها در آن ارواح است و درجات روح آنهاست؛ این لذت‌های ظاهری این فواکه برای همه بهشتی‌ها هست چه برای «مخلصین» و چه برای غیر «مخلصین».

در پایان سوره مبارکه «قمر» هست که إِنَّ الْمُتَّقِينَ که این جمع محلاً به الف و لام شامل همه اهل تقوا می‌شود إِنَّ الْمُتَّقِينَ که این جمع محلی به الف و لام شامل همه اهل تقوا می‌شود إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَ نَهْرٍ، [48] اما فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِكٍ مُّقْتَدِرٍ [49] نصیب همه نیست؛ خیلی‌ها هستند اهل تقوا هستند، آدم‌های خوبی هستند همان جَنَاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ است، عُرْفُ مَبْنِيَّةٍ دارند، «حور» دارند، «قصور» دارند، «فواکه» دارند و مانند آن، اما عِنْدَ مَلِكٍ مُّقْتَدِرٍ باشند یا أَنْ لَهُمْ قَدَمَ صِدْقٍ عِنْدَ رَبِّهِمْ [50] باشد یا با خدا مناجات کنند، با خدا گفتگو داشته باشند، کلام الهی را بشنود نصیب هر کس نمی‌شود؛ حالا «مخلصین» این فیض را دارند.

در محافظت الهی بودن وحی و ناتوانی شیاطین از سرقت آن

در مسئله «اختطاف» که فرمود کسی «اختطاف» نمی‌کند و سرقت نمی‌کند إِلَّا مَنْ حَطَفَ الْخَطْفَةَ [51] که در سوره «صافات» در آیات قبل گذشت. این پنجمین یا ششمین بار است که مسئله «خطفه» و «اختطاف» مطرح است؛ در سوره مبارکه «بقره» مطرح شد، در سوره «حج» مطرح شد، در سوره «عنکبوت» مطرح شد یا در همین سوره «صافات» هم مطرح شد. «اختطاف» یعنی ربودن، آنها هم که یا استراق سمع می‌کنند یا استراق بصر می‌کنند، اگر کسی غافلگیرانه مال کسی را بگیرد می‌گویند «اختطف»؛ اگر گوش دهد و ببیند که دیگری چه می‌گوید، می‌گویند استراق سمع کرده، سرقت گوش؛ یعنی از راه گوش سرقت کرده یا اگر نگاهی کند ببیند در خانه مردم چه خبر است استراق بصر کرده؛ اینها اگر بخواهند استراق بکنند و چیزی را ببرایند از سنخ وحی انبیا و اولیا نیست «بالقول المطلق» کما سَبَقَ، برای اینکه فرمود خدای سبحان يَسْأَلُكَ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ رَصْدًا؛ [52] یعنی وحی از نقطه آغازین تا پایان فرجامش با اسکورت فرشته‌ها همراه است و هیچ ملکی در این‌جا راه ندارد، رصد می‌کنند راصدان، نگهبانان، نگهداران بِأَيْدِي سَفَرَةٍ * كَرَامَ بَرَزَةٍ [53] از بالا تا پایین و از پایین تا بالا دو طرف فرشته‌ها رصد می‌کنند. پس وحی و دین الهی قابل استراق سمع و اختطاف نیست، اما این «ملاحن» که چه حادثه‌ای پیش می‌آید، فلان شخص به چه جایی می‌رسد، فلان مال پیش چه کسی گم شده، فلان مال را چه کسی می‌برد این مسائلی که کاهنان دارند اینها را ممکن است اختطاف کنند؛ ولی اگر مقداری اختطاف کنند گرفتار این شهاب‌سنگ‌ها می‌شوند که به حیات اینها خاتمه می‌دهد. فرمود: أُولَئِكَ لَهُمْ رِزْقٌ مَعْلُومٌ * فَوَاكِهِ وَ هُمْ مَكْرُمُونَ * فِي جَنَّتِ التَّعِيمِ * عَلَي سُرُرٍ مُتَقَابِلِينَ. «و الحمد لله رب العالمین»

- [1]. سوره مومنون، آیه 1.
- [2]. «دما ثلاثه» عبارتند از حیض و نفاس و استحاضه؛ سوره طلاق، آیه 4.
- [3]. سوره حج، آیه 5.
- [4]. سوره بقره، آیه 233.
- [5]. سوره نساء، آیه 4.
- [6]. سوره زخرف، آیه 36.
- [7]. سوره یس، آیات 55 و 56.
- [8]. سوره طور، آیه 21.
- [9]. سوره یس، آیه 56.
- [10]. سوره لقمان، آیه 13.
- [11]. سوره آل عمران، آیه 10.
- [12]. سوره احزاب، آیه 68.
- [13]. سوره احزاب، آیه 67.
- [14]. سوره اعراف، آیه 38.
- [15]. سوره زخرف، آیه 67.
- [16]. الکافی(ط - اسلامی)، ج 5، ص 106؛ «فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) لَوْ لَا أَنَّ بَنِي أُمَيَّةَ وَجَدُوا مَنْ يَكْتُوبُ لَهُمْ وَ يَجْنِي لَهُمُ الْفِيءَ وَ يَقَاتِلُ عَنْهُمْ وَ يَشْهَدُ جَمَاعَتَهُمْ لَمَا سَلَبُونَا حَقًّا...».
- [17]. سوره نساء، آیه 119.
- [18]. سوره حجر، آیه 39؛ سوره ص، آیه 82.

- [19]. سوره نجم, آیه 2.
- [20]. سوره زخرف, آیه 43.
- [21]. وسائل الشیعة, ج 15, ص 369: «رُفِعَ عَنْ أُمَّتِي تِسْعَةُ أَشْيَاءَ الْخَطَأُ وَ التَّسْيَانُ وَ مَا أَكْرَهُوا عَلَيْهِ وَ مَا لَا يَعْلَمُونَ».
- [22]. صحیفه سجادیه, دعای 45.
- [23]. سوره بقره, آیه 256.
- [24]. سوره حاقه, آیات 30 و 31.
- [25]. سوره زخرف, آیات 22 و 23.
- [26]. سوره مومنون, آیه 24؛ سوره قصص, آیه 36.
- [27]. سوره مائده, آیه 104.
- [28]. الصحیفه السجادیة, دعای 42.
- [29]. سوره بقره, آیه 25.
- [30]. سوره صافات, آیه 41.
- [31]. سوره سجده, آیه 17.
- [32]. سوره صافات, آیه 42.
- [33]. سوره زمر, آیه 20.
- [34]. سوره الرحمن, آیه 54.
- [35]. سوره نحل, آیه 57.
- [36]. سوره صافات, آیه 42.
- [37]. سوره انبیاء, آیات 26 و 27.
- [38]. من لا یحضره الفقیه, ج 2, ص 610.
- [39]. سوره صافات, آیه 43.
- [40]. تفسیر المیزان, ج 17, ص 136.
- [41]. سوره مائده, آیه 3.
- [42]. سوره تکوثر, آیه 8.
- [43]. عیون اخبار الرضا (علیه السلام), ج 2, ص 129.
- [44]. سوره بقره, آیه 257.
- [45]. سوره صافات, آیات 43 و 44.
- [46]. تفسیر المیزان, ج 12, ص 173.
- [47]. جامع البیان فی تفسیر القرآن, ج 29, ص 9.
- [48]. سوره قمر, آیه 54.
- [49]. سوره قمر, آیه 55.
- [50]. سوره یونس, آیه 2.
- [51]. سوره صافات, آیه 10.
- [52]. سوره جن, آیه 27.
- [53]. سوره عبس, آیات 15 و 16.